

# کشتار فریبلی

از: آلن دانیلو  
برگردان آزاد از: م. خوشام



برای آنکه ارزش و اهمیتی را دریابیم که موسیقی افریقا در قلمرو موسیقی بین‌المللی میتواند و باید داشته باشد، پیش از هر چیز باید از پیشداوری‌هایی رهایی یابیم که هم آفریقائیان و هم غیر آفریقائیان را در راه درک تاریخ، جوهر و ارزش‌های این موسیقی زیر تأثیر گرفته است.

آفریقا قاره‌ای نیست که از جریان‌های فرهنگی بدور و جدا مانده باشد. قاره‌ای است که فرهنگ‌های پیش از تاریخ هنوز بشکلی شکفت‌انگیز در آن زندگی دارند. همان فرهنگ‌هایی که باستان‌شناسان موسیقی به مطالعه و رده‌بندی کردن آن اشتغال دارند.

جریان‌های فرهنگی نقاط دیگر جهان نیز در آفریقا ردپایی باقی گذاشته‌اند. برای مثال میتوان یادآور شد که «پیکمه‌ها» زیر تأثیر فرهنگ هندی و فرهنگ مالزی-اندونزی قرار داشته‌اند. تأثیری که خط سیر آن تا اروپا نیز ادامه یافته است. بهمین شکل میتوان فرهنگ کهن مدیترانه‌ای را در آفریقای شمالی و بخش بزرگی از حبشه و حتی مناطق دورتر دنبال کرد، و یا فرهنگ اسلامی را در آفریقای غربی و فرهنگ «هندو» را در ماداگاسکار و آفریقای شرقی. [البته در اینجا از تأثیرات فرهنگی گذشته‌ی نزدیک چشم می‌پوشیم]. برعکس تأثیر موسیقی آفریقا در موسیقی بسیاری از ملل و در بسیاری از دوره‌ها قابل اثبات است.

مسائلی که امروز موسیقی آفریقا با آن دست‌بگریبان است، خاص این قاره نیست و در سطح جهانی قابل طرح است. کارگاه غول‌آسای موسیقی که در اروپا بموازات انقلاب صنعتی تکامل پیدا کرد و گاه بگاه بعنوان پیشرفت‌های فرهنگی و مادی تلقی شد، در ارکستر و آکنوری به اوج خود دست یافت. این کارگاه تأثیر مخرب و تحقیرکننده‌ای برای آن زبان‌های موسیقی داشت که نه پیانو و نه ارکستر بزرگ را بعنوان وسیله‌ی بیان بکار می‌بیرند.

از زمانی که باخ، موتسوردي، و گیوم دوماشو دو باره کشف شدند، نمایش و تبلیغ در باب برتری موسیقی اعتدال یافته، تدوین شده و پولیفونیک ویرانی مستمر اشکالی از بیان موزیکال را سبب گردید که در اروپا و بیرون از

اروپا ، با وجود انکارهای تحقیر کننده، ارزش های هنری و زبانی خود را سیانت کرده بود. اینگونه نمایش و تبلیغ، با شدت کامل ، بشکل نوعی «استعمار» نوین و غره‌ی به‌خویش در آفریقا نیز بکار افتاد . از این راه دریافت ارزش‌ها بکلی جهت دیگری پیدا کرد و مراکز واقعی زیست موسیقی بشکلی آشکار و روزافزون مورد تهدید قرار گرفت . اینک موسیقی اروپائی سه یا چهار قرن گذشته بعنوان دقیق‌ترین شکل بیان شکوه انسانی تلقی میشود و انسان دنیا‌های دیگر را زیر هجوم خود میگیرد . هرچیز که «سنفونیک» نیست تنها نوعی «فولکلور» است که بشکل فرآورده‌ی اولیه‌ی گروه‌هایی از نژادهای انسانی فراهم آمده است ، که عقب مانده و تکامل نیافته‌اند ! . این برداشت روماتیک و تکراری فاقد هرگونه اعتبار است و هیچ چیز، آن را باثبات نمیرساند .

هرچند که در حال حاضر در آفریقا - هم چنانکه در سایر سرزمین‌های



نوازنده‌ای از «رواندا»

«دنیای سوم» - استعمار سببیت و وحشیگری گذشته‌ی خود را از دست هشته‌است و دیگر دست به برده داری و قتل عام نمی‌بازد - ولی تئوری کهنه‌ی «برتری نژادی و فرهنگی، هنوز بشدت در این سرزمین‌ها تبلیغ میشود .

آنچه تغییر پذیرفته ، شکل خارجی و پیش از همه روش‌های استعماری است و نه زیربنای اندیشه‌ای آن. «استعمار فرهنگی» که همراه با کمک‌های اقتصادی، در حال حاضر بشکل ظریف‌ترین وسیله‌ی انقیاد و در بند کشیدن درآمده‌است . بسبب گسترش فرهنگ بیکانه در میان گروه‌های کوچک انسانی که دست‌یابی به حقوق اولیه‌ی خود را آرزو دارند و همواره میکوشند خود را با غرب به قیاس بگیرند، گروه «نخبگان روشنفکر» (Elite) دروغینی بوجود آمده که در تحلیل‌گامی همه‌ی اتکای آنان به «خارج» است و تأثیرپذیری فرهنگی را ممتازترین وسیله‌ی [تکامل] تلقی میکند . عوارض این جریان برای موسیقی، هم چنان که برای شعب دیگر فرهنگی ، تأسف زا و تحقیرکننده است. پذیرش طرح‌های مقتبس و تحمیل شده از سوی غرب تقریباً همیشه از داوری و ارزیابی اشتباه‌آمیز حقیقت سرچشمه میگیرد. زیرا که این داوری از جانب کسانی انجام می‌پذیرد که وجودشان و برتری‌های اجتماعی‌شان فقط و فقط متکی به کمک‌های خارجی است. بدینگونه، کمک‌های فرهنگی - اگر هم در پس این عنوان حسن‌نیتی موجود باشد - عملاً و باجبار نتایجی را بیار می‌آورد که از اساس بر خلاف منافع فرهنگی است . گروه‌های کوچکی که همواره بسوی غرب نظر دارند ، بسبب زبان دانی و نیز نحوه‌ی تفکر غرب زده‌ی خود همچنان عامل تعیین‌کننده و واسطه‌ی واقعی غرب گرامی بشمار میروند . اینان همواره بعنوان «تقاضا کننده» در سازمان‌های بین‌المللی شرکت میجویند و در این مراکز بر نامه‌های فرهنگی سرزمین خود را تعیین میکنند .

بدینگونه جای شکفتی نیست که فی‌المثل «یونسکو» پیش از آنکه در زمینه سنت‌های موسیقی آفریقائی فعالیت داشته باشد ، در تأسیس ارکسترهای ناهنجار شهری و یا مدارس موسیقی درجه‌ی سوم غربی در این قاره اهتمام می‌ورزد . نمایندگان و مشاوران موسیقی سرزمین‌های آفریقائی نیز در مجامع بین‌المللی،

همواره از موسیقی بومی خود بعنوان «فولکلور متلاشی شده» یاد میکنند و آن را تنها موضوعی برای مطالعات باستان شناسان موسیقی در زمینه‌ی فرهنگهای از دست رفته تلقی می‌نمایند. بدینگونه قدرت‌های بزرگ غربی، همچنان که بنیادها و سازمان‌های مهم بین‌المللی، به ویرانی بخش بزرگی از موسیقی آفریقا کمک می‌رسانند. زیرا که خود آفریقاییان، و یا دست کم کسانی که از جانب آنان سخن می‌گویند، موسیقی و روش‌های آموزشی موسیقی غرب را رجحان می‌نهند. کارشناسان غربی و شاگردان آفریقایی آنان در کوشش‌های خود در زمینه‌ی موسیقی آفریقا غالباً کار خود را با برداشت‌اشتباهی می‌آغازند، بخصوص هنگامی که مسائل نژادی و فرهنگی با یکدیگر جا عوض میکنند.

این نظر که یک فرم بیان صوتی با نوع مشخصی از زندگی در ارتباط است، در مورد انواع گونه‌گون پرندگان مصداق پیدا می‌تواند کرد و نه در مورد انسان. تردیدی نیست که قدرت دریافت انسان، از یک نظر، با نژاد مرتبط میشود، و اینکه فی‌السنل یک فنلاندی همانگونه با فرم‌های بیانی موزیکال بیگانه رویا روی میشود که یک اسپانیایی. ولی فرهنگ از این گونه موانع و محدودیت‌ها فراتر میرود و حتی هنگامی که شرایط نژادی بیان هنری، در میان



خوانندگان و ضرب نوازان نیجرهای

باشد ، شالوده و اساس فرهنگ هیچگاه و در هیچ قاره ، با نژاد ارتباط پیدا نمی کند .

بنابراین تقسیم آفریقا به گروه های قبیله ای بکلی سیمای ارزش های فرهنگی را تغییر میدهد . چنین کاری همانقدر در آفریقا غیر قابل بکارگیری است که در اروپا . مفهوم «اتنولوژی موسیقی» ، بعنوان متد و وسیله پژوهش در زمینه موسیقی آفریقا هیچگونه موقع دیر پای علمی یا فرهنگی را واجد نیست .

«اتنولوژی موسیقی» ، پیش از هر چیز در آفریقا ، در پی «بدوی» ها است . واقعاً باید این نکته بخوبی آشکار افتد که چنین مفهومی تا چه اندازه خطرناک میتواند بود . انسان تنها دیروز بدنی نیامده است . این مسئله بشکل آشکاری در مورد مردمانی محسوس می افتد که امروز در ساده ترین شرایط زیست دارند . مردمانی که زبان بیانی ندارند و اندیشه های انتزاعی را نمیتوانند بیان کنند . این مسئله به «پروسه» ی طولانی و گونه گون تکامل آنان ارتباط پیدا نمیکند .

آنچه گفته شد در مورد موسیقی نیز اعتبار دارد . آنچه که بعنوان «اولیه» (بدوی) [Primitive] مورد مطالعه قرار میگیرد ، غالباً هیچ نیست جز «ردپائی» مبهم از گذشته : باقیمانده و نشانه ای بسیار ساده و تغییر شکل یافته ، که هیچ خدمتی به دریافت هنر با اصطلاح «باستانی» نمیتواند کرد .

چنین دریافتی تنها و آشکارا از طریق شناخت زمینه های ساختمانی بیان بومی حاصل میتواند شد .

آنچه که زیر عنوان «فولکلور اولیه» بر روی صفحات ضبط میشود ، غالباً فرم های افلیج گونه ای از ولید های ازمد افتاده است که ارتباط منطقی موزیکال خود را ازدست داده اند . در یکی از برنامه های صبحگاهی و ثابت رادیو فرانسه از آرمیانی چون نامه رسان ، ماشین نویس ، قصاب و غیره دعوت بعمل میآید تا ترانه ای بخوانند ؛ آنچه از این برنامه حاصل میآید ، غالباً نسخه های دومی از ترانه های «ژیلبر بکو» یا «سیلوی وارتان» است ، که در مقام مقایسه با نسخ اصلی ، شبیه به نتایجی است که «اتنولوگ» ها و محققان فولکلور غالباً از این

یا آن روستا با رضایت خاطر کامل فراهم می‌آورند .  
از آن گذشته رسم بر آنست که هر چیز را که از موسیقی کلاسیک غربی جدائی  
میگیرد ، « فولکلور » بحساب آورند ، حتی هنگامی که آن چیز از نظر فنی و هنری  
از غنا و شکوه فراوان برخوردار باشد .  
این انکار و تحقیر پایه‌ای ارزش‌های موسیقی به تنزل و سقوط سنت‌های  
بزرگ و هنوز زنده‌ی موسیقی آفریقا انجامیده است و در برابر بفتح نوعی  
« فولکلور توریستی » کاذب تمام شده است .

ظاهراً نظر آنست که فرم‌ها را سیانت باید کرد بی آنکه سیستم کلی این  
فرم‌ها شناخته شده باشد . پس از آن باصطلاح « ملودی مدل » مبهمی بدست می‌آید  
که همانقدر دروغین است که مبتذل . و همه‌ی این هیاهو برای آنکه گویا :  
« فولکلور بومی را باید نجات داد »!

بجای اینگونه بررسی‌ها در زمینه‌ی نوعی مسائل « غیر فرهنگی » ، باید  
از طریق همکاری با سازمان‌های آفریقائی به تحقیق اصولی جریان‌های فرهنگی  
دست یازید . جریان‌هایی که در ایجاد فرم‌های موسیقی آفریقائی سهمی بسزا  
داشته‌اند . از آن گذشته باید پژوهش را نه تنها در زمینه‌ی موسیقی اجرایی  
بلکه نیز در قلمرو فرم‌های بیانی موسیقی و اشکال ارتباط اجتماعی جریان  
داد . اینگونه پژوهش‌ها باید بدون اعتنا به سرحدات سیاسی و یا مرزهای  
قبیله‌ای و زبانی در تمامی قاره‌ی آفریقا انجام پذیرد . از این راه میتوان بر  
بحران فرهنگی که ره‌آورد « استعمار » است غلبه کرد و فرم‌های هنوز موجود  
موسیقی مستقل و والای آفریقا را دوباره بدست آورد و جایی مناسب برای آن در  
زندگی امروز موسیقی جهانی فراهم آورد .

امروزه بخوبی برای ما آشکار شده است که چگونه تحت تأثیر جهان بینی  
مغرب زمین ، موسیقی والا و باارزشی بتدریج از دست میرود . و در خود آفریقا  
اینگونه موسیقی ، بازمانده‌ی فولکلور کهن ، تلقی میشود ، بازمانده‌ای که تنها  
بکار « آراژمان » های باب طبع زمان می‌آید و بس ! باین ترتیب و بسبب  
اینگونه برخورد با موسیقی والای آفریقا ، ارزش این موسیقی بعنوان « اثر  
هنری » و نوعی « وسیله ارتباط جمعی » مستقل ، و بالمآل اهمیت جهانی آن ، انکار  
می‌شود .